

## کوشها ولجه با در بلاد اسلامی بجوابت المقدسی

از : سید مرتضی آیت‌اله زاده شیرازی

کتاب «احسن التقاسیم فی معرفت الاقالیم» تألیف شمس الدین محمد بن احمد بن ابی بکر بناء شاهی مقدسی بیاری، از جهتی کامل‌ترین اثر جغرافیایی و تاریخی و فرهنگی و لغوی سرزمین‌های اسلامی است (۱) که آن را در سال ۳۷۵ ه.ق. در سن چهل سالگی تألیف کرده است. این دانشمند سخت‌کوش مسلمان که از سوی نیای مادری ایرانی است از بیار قومس (کومش) ایران، از بخش بیارجمند شهرستان شاهرود در استان سمنان واقع بر حاشیه شمالی کویر مرکزی ایران است و خود در صفحه ۳۵۶ از بیار سخن می‌گوید: که «ریشه خویشاوندان مادری من آنجا است».

از مزیت‌های این اثر آن است که بیشتر مطالب آن بر پایه‌ی مشاهدات و یا استماع از مردم ثقه و یا از مطالب مدون در بطن منابع معتبر گردآوری شده است (۲).

---

۱- چاپ و ویرایش دخویه، لیدن ۱۸۷۷-۱۸۷۵م؛ چاپ دخویه و دوزی با ترجمه و تعلیقات لیدن ۱۹۰۶م؛ ترجمه انگلیسی، کلکته ۱۸۹۷-۱۹۰۱م؛ ترجمه شتابزده و غیر دقیق به فارسی ۱۳۶۱ توسط شرکت مؤلفان ایران.

۲- مقدسی، ص ۳، س ۳، ص ۲، ص ۹، ۴۳ س ۶.

مقدسی مانند سایر جغرافیادانان اسلامی و معاصر خود از قبیل اصطخری و ابن حوقل رنج سفرهای طولانی را تحمل کرده است و حتی به پای مرگ رسیده است و برای تهیه مطالب آن به هر کار و پیشه‌ای که وی را در انجام مقصود یاری می‌کرده پرداخته است، در شهرهای گوناگون به تناسب مقام، منصب و یا حرفه‌ای که داشته است او را باسی و شش لقب و حرفه خوانده‌اند. (ص ۴۳، ص ۴۴، ص ۴۵).

از این رو کتاب احسن التقاسیم حاصل و ره‌آورد یک عمر تجربه و پژوهش عینی مؤلف در بخش بسیار وسیع از بلاد مرکزی و شرقی اسلام است که هر کدام از ابعاد آن سزاوار بحث و تحقیق جداگانه است. اما آنچه در این سطور بدان خواهیم پرداخت تیزبینی و موشکافی‌های بس ارزنده مؤلف در باب زبانها و گویشهای ممالک اسلامی است. اما قبل از آن لازم میدانم از باب مقدمه بحث کوتاهی در زمینه روش تألیف این کتاب داشته باشم.

مقدسی، با زیرکی و ظرافتی خاص به یاری نکته‌سازیهایی لفظی، سجع‌پردازیهای فراوان و اطلاعات بسیار شیرین مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی و زبان‌شناسی از خشکی معانی جغرافیایی سخت کاسته است.

اصطلاحات مربوط به معارف اسلامی که در زمان مقدسی بازاری بسیار پررونق داشت، چاشنی تعبیرات این کتاب است و از آنجا که مؤلف از دانشهای متعارف آن روزگار بهره‌ای فراوان داشت، تعبیرات فنی و اصول، صرف و نحو و بلاغت و غیره را در جای جای این کتاب می‌بینیم. اشتیاق مقدسی به نشر مصنوع در نگارش کتاب و در عبارت‌پردازیهای ادبی و غیر ادبی سخت تأثیر داشت، اینک به ذکر نکاتی چند درباره نحوه نگارش مقدسی می‌پردازیم.

۱- مقدسی در توضیح قاعده نحوی و صرفی نام شهرها چنین گوید: «در باره‌ی نام يك شهر اگر ضمير مذکر آورم ظاهر لفظ آن اسم را اراده

کرده‌ام و آن «مصر» است و اگر مؤنث آورم «قصبة» و «مدینة» اراده کرده‌ام» سپس در ضمن یادآوری این قاعده‌ی دستوری، آگاهی از نظریه دانشمندان دستور زبان درباره‌ی اینگونه اسم‌ها را چنین به‌خواننده انتقال می‌دهد:

«با آنکه ارباب ادب در اشیاء بی‌روح مذکر و مؤنث را هر دو جایز شمرده‌اند (۳).

۲- مقدسی در باب علوم بلاغت و اصطلاح‌های رعایت ایجاز و اختصار چنین گوید:

«و در کتاب لفظ‌های مختصر آوردم برای معانی بسیار (۴).

۳- مقدسی برای زیباسازی عبارت کتابش در بکارگرفتن سجع و قافیه سعی بلیغ دارد. و از آنجا که این هنر را با تصنع و تکلف درآمیخته است، خود در توجیه آن چنین گوید:

سجع را برای زیبایی [آوردم] (۵)، گاهی به سجع و قافیه نیز پرداختم که عوام را خوش‌آید، زیرا که ادیبان نثر را بر نظم ترجیح دهند ولی عوام سجع و قافیت را دوست دارند (۶)، مقدسی بخاطر راست‌آمدن عبارات مسجع و مقفی گاه تعبیرات جعلی و خود ساخته آورده است که از نظر قاموس‌های زبان عرب نادرست است :

در وصف شهر «عسکر مکرم» و در باره‌ی مردم‌شناسی و محیط زیست آن‌جا و بیماری‌های شایع در آن شهر چنین می‌نویسد:

واکثرهم علماء تراهم یدرسون فی المسجد الی ضحی غیر انهم قد

۳- المقدسی، ص، ۷، س ۱۵.

۴- المقدسی، ص، ۶، س ۹.

۵- المقدسی، ص، ۸، س ۲.

۶- المقدسی، ص، ۶، س ۱۷، ۱۸، ۱۹.

بعضوا انفسهم الى الناس بعلم الكلام، وخالفوا بالاعتزال جميع الاسلام، حتى  
 ذمهم المذكرون والعوام و بهاعلة دواؤها الآثام (۷):

بیشترشان دانشمندند، و آنان را بینی که تا ظهر در مسجد به درس  
 پردازند، ولی ایشان به سبب پرداختن به «علم کلام» کینه خود را به دل  
 مردمان انداخته‌اند و به سبب گرایش به اعتزال، به راهی خلاف راه دیگر  
 مسلمانان رفته‌اند، تا آنجا که مذکران [= واعظان] و عوام آنان را مذمت  
 کنند و در آنجا بیماری هست که داروی آن خمر است (۸). «مقدسی واژه‌ی  
 «آثام = گناه، کیفر» را در این متن به معنای شراب آورده است، و این  
 معنا برای این واژه ساخته‌اوست، زیرا (آثام) در قوامیس عربی در معنای  
 «خمر»، معنایی نادرست است و ابن منظور در لسان العرب گوید:

«قال ابوبکر وليس «الاثم» من اسماء الخمر بمعروف ولم يصح فيه  
 ثبت صحيح (۹).

در وصف کرمان و مردم آن گوید:

نحيفة اجسامهم تحاكي الخلال كثير قفاره ولا نهري جري به الدقال  
 وللدولتين مطلب يري لهم به مجال (۱۰).

مردمش لاغر و باریک اندامند، بیابانهای بسیار دارد، و رودخانه‌ای  
 که در آن سفینه‌ای رود ندارد.

در این عبارت مسجع که واژه «دقال» به معنای سفینه و کشتی به کار  
 رفته است از نظر لغت‌دانان چندان درست نمی‌آید، مگر از باب مجاز و  
 اطلاق جزء بر کل.

ابن منظور در ذیل ماده «دقل» نویسد:

۷- المقدسی، ص، ۴۱۰، س ۲ به بعد.

۸- مترجم فارسی احسن التقاسیم، واژه «اثم» را براساس داده‌های قوامیس عرب  
 ترجمه کرده است و به معنای کیفر برگردانیده است که در این عبارت سخت نادرست است.

۹- ابن منظور، ماده «اثم».

۱۰- المقدسی، ص، ۴۵۹، س ۱۴.

## الدقل والدوقل خشبة طويلة تشد في وسط السفينة يمد عليها - الشراع (۱۱).

ظاهر عبارت این است که: «دقل» [ظ بمعنای «دکل»] چوبی است بلند که در وسط کشتی برای برافراشتن بادبانها برپا کنند اما در معنای کشتی یا قایق که در رودخانه جریان یابد نیامده است. و آنگهی «دقال» جمع «دقلة» بمعنای گوسفند لاغر است و نه جمع دقل (۱۲).

۴- در کتاب مقدسی واژه‌های مولد عربی و شاید محلی که از نظر زبان‌دان‌های متعصب نابجاست بسیار دیده می‌شود در عبارت زیر در مقام سجع گویی فرقی میان اسم مقصود و اسم محدود ننهاده است و در يك مورد جمع مولد را بکار برده است. برای سجع (الدنيا)، ماء را به (اميا) جمع بسته و (لاوی) را به جای (لاواء) آورده است. در وصف شام گوید: «... فواكه ورخا واشجار و اميا و آخره و دنيا بهيرق القلب وينبسط للعبادة الاعضاء، ثم بهدمشق جنة الدنيا (ص ۱۵۱، س ۱۸)، و نیز در (ص ۴۴ س ۱۶) الكرى به جای (الكراء) آورده است:

«وجلدت المصاحف بالكرى».

۵- کلمه اذاة بمعنی ضرر و زیان را «اذایات» جمع بسته است (ص ۲۰۲، س ۳).

۱۱- ابن منظور، مادة دقل.

۱۲- مترجم فارسی المقدسی عبارت فوق را چنین برگردانیده است: رودخانه‌ای که آشغالش را بروید ندارد. که سخت غلط است.

کرملی در ذیل، الدقل گوید: بکسر الدال و فتح الکاف الفارسیة بمعنی (الشیال) وهو الخشبة القائمة فی وسط السفينة والدقل کلمه آرامیه الاصل استعمالها العرب متد عهد الجاهلیه فهی عربیة فصیحة و فصیحها بفتح الدال قال ابن سیده «الدقل خشبة طویله» تشد فی وسط - السفينة يمد عليها الشراع و قد اختلف فی جمعه فمنهم من جمعه علی (ادقال): قال ابوالحسن: ادقال جمع دوقل و انما يكون ادقال جمع دقل علی توهم طرح الملحق وطرح الملحق لايسوغ لانه بازاء الاصل و احر بهذا الجمع بان يكون الدقل لغة فی الدوقل فاماتوه و احيوا جمعه (لغة العرب ۲/۳۹۶).

- ۶- به جای «خیر» صیغه افعال التفصیل «اخیر» آورده است، (ص ۴۳، س ۱۷) تا سجع کلمه «اطیب» راست آید.
- ۷- «ادخلوا به»، بجای «دخلوا به»، (ص ۴۵۰، ۱۵۵).
- ۸- به جای «فاذا»، «فتری» عامیانه را بکار برده است. (ص ۳۶۴، س ۹).
- ۹- تراهم علی رأس الجمل یوم النحر حزبان فمجروح و مضروب و حیران (ص ۳۵۸، س ۵).
- به جای «حزبین»، و آن را برای راست آمدن قافیه «حیران» آورده است.
- ۱۰- فیها قلعه من حجارة شبه ثوران (ص ۳۷۷، س ۸).  
به جای «ثورین» ظاهراً بخاطر راست آمدن قافیه «جانبان» است.
- ۱۱- الی ورا و من الحجور والضرائب فی جهد بلا (ص ۱۱۳، س ۱۵، ۱۶) به جای «وراء و بلاء».
- ۱۲- از ویژگی‌های مقدسی بستن جمع «فم» بر «افمام» است. (ص ۱۲۵، س ۱۷).
- ۱۳- افزودن پسوند (ن) به دنبال بعضی از صفت‌ها مانند: «بلغمانی» (ص ۴۷۹، س ۹)؛ «طولانی» (ص ۴۸۷، س ۲)؛ «دنبانی» (ص ۴۰۳، س ۱۸).
- ۱۴- برای زیبایی عبارت‌های کتاب به‌تضمین از آیه‌های قرآن پرداخته است. مثلاً:
- و حمل المتاع من کل فج عمیق (۱۳)؛ «وتبریز وما یدریک ما تبریز» (۱۴).
- ۱۵- تأثیر علم درایه، فقه و اصول فقه مانند استحسان، قیاس

۱۳- مقدسی، ص، ۲۷۸، س ۷. من کل فج عمیق: حج آیه ۲۷، وما یدریک، مایوم‌الدین.

۱۴- مقدسی، ص، ۳۷۸، س ۵.

سخت فراوان است، مثلاً: در جایی که به‌سند منقول اعتمادی ندارد گوید: آن‌را که خود نمی‌پذیرم به‌گوینده‌اش نسبت دادم (العهدۃ علی‌الراوی) یا گفتم: «زعموا» (۱۵).

سپس در توجیه سبک نگارش و ذکر ادله گوید: دلیل را برای اطمینان آوردم... حدیث را برای تبرک یاد کردم... و آنها را به‌ترتیب فقهی مرتب کردم تا چون دانشمندان آن را به‌بینند در دیده آنان پراج آید... و اختلافها را برای جامعیت و تبحر در علم آوردم (۱۶). برای آنکه مطالبش خالی از جنبه مقایسه‌ای نباشد اقوال گوناگون بزرگان را آورده است و به‌جرح و تعدیل آن‌ها پرداخته است.

۱۵- از دیدگاه مقدسی قواعد اصولی از قبیل قیاس و استحسان تنها در اختصاص مسائل فروع فقهی نمی‌باشد، لذا آنها را حتی به‌زمینه مطالب تاریخی و جغرافیایی نیز سرایت داده است. مثلاً: بدان که مسائل آن‌را بر فهم عرف و استحسان نهادم چنانکه فقیهان در باب مکاتب [عبد مکاتب] و ایمان... و قیاس را در جاهایی که سزاوار بود بکار بردم (۱۷).

۱۶- مقدسی در تدوین این اثر بر آثار فقهاء و دانشمندان دینی است و بر قیاس ایشان گام برداشته است او گوید:  
واعلم ان ابا حنیفة امام الائمة و فقیه الامة علی جلالته و فقهه و فهمه تحیر فی ثلاث مسائل فوقف فیها و تبرأ من عهدتها و شك فی واحدة فتکلم فیها و احتاط... و نحن ایضاً قد فصلنا هذه المملکة [خراسان] علی ماتری وفتح الله لنا عز اسمه فی هذا العلم ما لم یفتحه لغيرنا... حتی بلغنا الاطراف و دوخنا البلدان و استقام لنا ما اردناه و اقتدرنا علی ما جمعناه و رتبناه و طردنا القیاس فانطرد و اسردنا الاستحسان فانسرد غیرانا ایضاً قد تحیرنا

۱۵- مقدسی، ص، ۳. س ۱۱؛ ص ۱/، س ۱۰.

۱۶- مقدسی، ص، ۱/، س ۲.

۱۷- مقدسی، ص ۳۲، س ۱۲.

### فی ثلاث نواح و شکنا فی واحده (۱۸).

بدان که ابوحنیفه پیشوای امامان و فقیه امت با همه بزرگواری و فقاہت و فهم، در سه مسأله متحیر شد و در آنها توقف نمود و از گفتار درباره‌ی آنها امتناع می‌ورزید و در یک مسأله شک کرد و در باره آن نظر داد و احتیاط کرد... ما نیز چنانکه می‌بینی درباره مملکت خراسان به تفصیل سخن گفتیم و خداوند درهایی در این دانش بر ما گشود که بر دیگران نگشاده بود. به اطراف و اکناف رفتیم و شهرها را زیر پا نهادیم و آنچه را خواسته بودیم فراهم گردید و آنچه که گرد آوردیم مرتب ساختیم و قاعده‌ای نهادیم و قیاس و استحسان را در هر جا که بایسته بود بکار گرفتیم، اما در سه ناحیه متحیر ماندیم و در یک ناحیه شک کردیم. حال، از پرداختن به سبک‌شناسی کتاب‌المقدسی باز می‌ایستیم و به جنبه‌های دیگر آن می‌پردازیم.

یکی از عمده‌ترین ویژگی‌های کتاب احسن‌التقاسیم، همانا اشاره به نکته‌های زبان‌شناختی و گویش‌های سرزمین‌های اسلامی است که خود شایسته کاوش و تحقیق می‌باشد. المقدسی در جای جای این کتاب به انواع لهجه‌ها، آهنگ‌های گفتاری و واژگان و اصطلاح‌های خاص بلاد اسلامی پرداخته است، او نه تنها یادداشت‌های ارزنده‌ای در این باب فراهم کرده است بلکه مانند همه دانشمندان صاحب‌نظر به‌داوری میان بهترین و بدترین نشسته است و مانند انتقادگری توانا، زشتی و زیبایی هر یک از لهجه‌های بلاد اسلامی را مورد سنجش قرار داده است. از اظهارات او درباره این مسائل چنین استنباط می‌شود که وی با زبانهای بلاد اسلامی آشنایی کامل داشته است، حتی از اشاره به اختلاف و تفاوت مصوتها و صامتها و نحوه کلام در بلاد اسلامی فروگذار نکرده است، هم‌چنین صورت بلندبالایی از تعبیرات محلی تدارک دیده که در آن اصطلاحهای مترادف و گوناگون را درباره اصناف، ارباب حرف و مایحتاج مردم نقاط مختلف اسلامی چه در سفر و چه در حضر، آورده است. از قبیل اصطلاح قصابی‌ها، پنبه‌زن‌ها و حلاج‌ها، پارچه‌فروشان، آشپزها، بازرگانان، ناودانها، بقولات، دیگ‌ها،



وزنها و مکیال‌ها، بردگان و نوکران، شیشه‌گرها، جانوران اهلی، روستایی-ها، کشاورزان، و بالاخره ناوی‌ها و نام بیش از سی و پنج نوع کشتی و قایق آمده است که برخی فارسی و برخی عربی و احیاناً یونانی و آرامی است. و آنها را از نظر اهمیتی که دارند در پایین می‌آوریم:

لحام، جزار، قصاب. کرسف، عطب، قطن. قطان، حلاج، البزازین، الکرابیسین، الرهاذنة. جبان، طباخ، بقال، فامی، تاجر. میزاب، مرزاب، مثنب. باقلی، فول. قدر، برمه. موقد، آثافی. زنبیل، مکتل، قفة، سفل، مرکن، اجانة، تغار. قنطار، بهار، من، رطل، حبة، طسوج. خادم، قیم، مفرك، بلان. شمشک، صندل، حصن، قلعة، قهندز، کلات. صاحب‌ربیع، مصلحة، صاحب‌الطریق. عشار، مکاس، مرصدی. مخاصم، خصیم. حاکم، قاض. وکیل، جری. شیرج، سیلط. زجاج، قواریری. صفع، صک. بقعة، موضع، قطة، سنور، دمه، هرة. معلم، خادم، استاذ، شیخ، خصی. دباغ، صرام، آدمی، سختیانی، جلودی. فاعل، روزکاری. قریاتی، رستاقی، سوادی. زراع، فلاح، حراث، فندق، خان، تیم، دارالتجارة، مرزبة، آکلة، حبل، قلس. وتد، کنورا. هدنها، کرکرها. لص، مشوشا، جنحت، ولجت. انقض، زور، قف، هلی. هیارا، جماعة. لکیشا، کثیر. دولاب، زرنوق، حنانه. دالية، کرمة. مسحاة، مجرفه. معول، فاس. صاعداً، زقافا. منحدر، شبالا. طاروس، شرته، سکان، رجل، دبان، راس، ملاح، نوتی، ساحل، شط. رقعة، بطاقة. روحه، نفسه. سفینه، جاسوس، زورق، رقیة، تلوی، عرداس، طیار، زبب، کاروانیة، مثلثة، واسطیة، ملقوطة، شنکولیه، براکیة، خیطیة، شموط، مسبحیة، جلیه، مکیه، زبربازیه، برکه، سوقیه، معبر، ولجیة، طیره، برعانی، شبوک، مرکب، شدا، برمه، قارب، دونیج، حمامة، شینی، شلندری، بیرجه (۱۹).

در این صورت نام سی و پنج نوع کشتی که در عراق و در جاهای دیگر

۱۸- مقدسی، ص ۳۰۹، تعلیقه شماره یک.

۱۹- مقدسی، ص ۳۲، ۳۱، ۳۰.

رایج بوده است درج شده است: «جاسوس» ظاهراً نوع کشتی بازرسی و تفتیش؛ «حیطیه» کشتی ساخته شده از بلوط هندی است که لوحهای آن با آلیاف نخل بیکدیگر محکم می‌شده است و در آن میخ به کار نمی‌رفته است.

«زبب»: قایق کوچک رزمی؛ «طیاره»: قایق سریع‌السیر بویژه در قایقرانی روی آب‌های بغداد و عراق؛ «شدی»: قایق جنگی و نام «قارب» که در مغرب بسیار رایج است.

ظاهراً نام «زورق»، «قارب»، «معبّر» (معدیه، در مصر) ویژه عراق بوده است. از کشتی‌هایی که در شهرهای واقع در سواحل اقیانوس هند نام برده است؛ «بیرجه»: است که متعلق به دزدان دریایی است؛ «دونیج»: کشتی تک بادبانی است که بیشتر در ساحل‌ها دریای پیما می‌کند؛ «شنکولیه»: بنا بر تفسیر دخویه معرب شنجول = شنگول دزد در زبان فارسی است و به معنای کشتی دزدان دریایی است؛ و شاید «شبوک» مصحف زنبوق باشد (۲۰)؛ شنندی از کشتی‌های ویژه دریای مدیترانه بوده است و بیزانسی‌ها سربازان خود را بوسیله آن جابجا می‌کرده‌اند؛ شینی (یاشینا) کشتی بیزانسی با بادبانهای متعدد بوده است؛ واژه سکان را [ضم س و تشدید ك] در زبان اکدی و مندائی می‌یابیم (۲۱)؛ و اما در مغرب واژه: رجل [کسر را و سکون ج] را به کار می‌برده‌اند (۲۲)؛ واژه: نوتی، که اصلاً یونانی است در سوریه برای ناوی به کار رفته است؛ اما واژه: ملاح که اصلاً از سومری است مختص عراق است؛ واژه: شبالا و زفاقا برای رودنوردی به سوی بالا و پایین رودخانه میان عراقیان متداول بوده است؛

20- Kindermann: schiff im Arabisshen, Zwickau 1934.

رسالة دکتر است که درباره مطالب مربوط به نام کشتی‌ها نوشته شده است به نقل از: العربية تألیف یوهان فک، ترجمه دکتر عبدالحلیم النجار.

21- Johannesbuch 152 , 1. Libbarski.

قلس [بفتح قاف]: اصلاً یونانی است و به معنای تناب کشتی است که المقدسی آن را در کنار: جبل که در عراق رایج بوده است قرار داده. باد مساعد را در عراق: «شرته» (۲۳) [بفتح شین و سکون راء و فتح ت] و در شهرهای دیگر و [شاید در سوریه] طاروس گفته‌اند (۲۴). کتاب المقدسی در دایره مقایس و موازین و سکه‌های رایج در سرزمینهای اسلامی مطالب بسیار سودمندی را بیان می‌کند، مثلاً گوید: لفظ «من» که به وزن دو رطل است در همه بلاد اسلامی مستعمل است، مگر در مکه بجای لفظ: قنطار، لفظ: بهار را که معادل سیصدرطل است استعمال می‌کنند (۲۵). خردترین نقود و پولها در همه سرزمینهای اسلامی (معمولاً): حبه است که در عمان آن را طسوه (۲۶) گویند. و ما میدانیم که این واژه مربوط به ایالت‌های ساسانی است که ظاهراً معرب لفظ فارسی

۲۳- این واژه «شرطه» حافظ را به ذهن تداعی می‌کند:

کشتی شکستگانیم ای باد شرطه برخیز  
 باشد که باز بینیم دیدار آشنا را  
 در لغت‌نامه مرحوم دهخدا به نقل از مجله یادگار سال چهارم شماره اول و دوم ص ۶۳-۶۸ و او بنقل از نشریه دانشکده ادبیات تبریز سال اول شماره ۶-۷ از قول مرحوم علامه قزوینی می‌نویسد: باد شرطه عربی نیست و به اغلب احتمال باید از یکی از زبانهای مختلف ملل متعددی که از قدیم در سواحل بحر هند یا بین خلیج فارس و هند و سیلان و جاوه و چین و جزایر بی‌شمار بحر مذکور ساکن بوده‌اند گرفته شده باشد و اصل املاي کلمه نیز به تائید نقطه دار بوده است نه بطای مؤلف و بفتح شین بوده است و نه بضم آن و در آخر آن بجای هاء مختفی الف بوده است، گرچه به هاء نیز می‌نوشته‌اند. (انتهی) و محتمل است که این کلمه «شرته» در اصل «الشرت» بفتح شین و کسر راء باشد و آن به معنای ریسمان باریکی که دوسر آن حلقه این است بسته شود و حلقه را به «دقل» وصل می‌کنند و آن را می‌کشند و این کار را برای فرود آمدن بادبان کشتی بکاربرند (از: لغة العرب ۳۹۷/۲ انستاس ماری کرملی).

۲۴- راء: فهرس واژه‌های کتاب مقدسی چاپ دخویه، العربية تألیف Johan Fuck

ترجمه دکتر عبدالحلیم النجار ۱۵۹۱ ص ۱۹۷.

۲۴/۱- مقدسی، ص ۹۹ س ۴.

۲۵- مقدسی، ص ۹۹ س ۹.

۲۶- مقدسی، ص ۹۹ س ۲۴.

تسو، تسوگ، در اصطلاح مقادیر ۱/۲۴ مثقال، معادل يك ربع دانگ، و در اصطلاح جغرافیانویسان اسلامی، بخشی از يك سرزمین، کوچکتر از استان، و کوره و رستاق. این لفظ بیشتر در مورد تقسیمات عراق عرب بکار می‌رفته و احتمالاً تقسیم به طسوج براساس آبیاری بوده (ظاهراً طسوج پهنه‌ای بوده که يك ربع دانگ آن را مشروب می‌کرده است) (۲۷).

المقدسی از ابزارهای آبیاری در کنار لفظ فارسی دولاب، لفظ عربی «حنانه» و لفظ «زرنوق» بمعنای چاه را گذارده است، لفظ «زرنوق» که يك واژه آرامی است (۲۸) هم‌چنان در میان مردم نجد (۲۹) رایج است. در خوزستان دلوهایی را که بر ریسمان دایره‌مانندی برای کشیدن آب بکار بکار برند «ناعوره»، «ناعور»، جمع: «نواعیر»، می‌گویند که این خود يك کلمه آرامی است (۳۰).

و لفظ «نواعیر» در مغرب نامعروف بود لذا مقدسی آن را در کنار واژه «دوالیب» جمع «دولاب» ذکر کرده است (۳۱).

اما واژه‌هایی که بمعنای ساکنان روستا یعنی آنچه در مقابل بادیه‌نشین و شهرنشین بکار برده است واژه قریاتی [بفتح ق و راء در اصطلاح مردم سوریه]؛ و سوادى: (از اصطلاح مردم عراق) است (۳۲)، همچنین که لفظ «رستاقی»، منسوب به رستاق است که از لفظ پهلوی «رستاک» تعریب شده است (۳۳).

در پاره‌ای از استعمالات لغوی تفاوت میان فرهنگ و تمدن بادیه -

۲۷- دائرةالمعارف فارسی، مصاحب، ماده تسو.

28- Frankel, 134.

الفاظ آرامی در عربی.

29- Braunlich, The well in Ancient Arabia .

30- Franekel, 134.

الفاظ آرامی در عربی.

۳۱- المقدسی، ص ۴۱۱، س ۱۱.

۳۲- جاحظ در کتاب الحيوان ۳/۲۴۶ بتحقیق عبدالسلام هارون گوید: ويقال

ان العراق انما سمي سواداً بلون السعف الذي في النخل، و مائه.

۳۳- المقدسی زبان کرمان را به لسان الرستاق خوانده است ص ۴۷۱، س ۱۱.

نشین و شهرنشین بوضوح روشن است. مثلا لفظ: اثافی، سنگ‌های اجاق يك واژه بدوی است اما «موقدة» در میان شهرنشینان مستعمل است. مقدسی لفظ «دیکدان»، فارسی که از ابزارهای ساختمان سد ذی‌القرنین بوده در معنای اجاق بکار برده است که خود نشان دهنده نوع فرهنگ آن سرزمین است (۳۴).

در گوناگونی تحول برخی از الفاظ، لفظ: «خصی» را مشاهده می‌کنیم که مفهوم خشن این کلمه در برخی از عبارتهای مقدسی دگرگون می‌شود. و رفته رفته بمفهوم حرفه خدمتگزاری بکار می‌رود و به لفظ: «خادم» مخاطب می‌گردد. و از آنجا که در بعضی از شرایط وظیفه تعلیم و تربیت بر عهده خواجگان بوده است، از باب ادب آنها را با الفاظ: «معلم»، «استاذ»، «شیخ» خوانده‌اند (۳۵).

مقدسی استعمالهای الفاظ غیر عربی را در محیط عرب‌زبان همانگونه که از پیش اشاره شد در جای جای این کتاب متذکر شده است از قبیل، «فندق»، از «پاندکیون» یونانی (در سوریه و مصر و مناطق نفوذیونانیها) و لفظ «خان»، در ایران و لفظ «تیم» [مقایسه شود با، تیمچه] در بین‌النهرین و هم‌چنین لفظ «قیصریه» یونانی در سوریه.

و در بیان دژها و استحکامات بناها علاوه بر لفظ «حصن» که در جزیره‌العرب، سوریه و فلسطین رایج بوده است، لفظ «قلعه» انتشار بیشتری داشته است و استعمال آن را در شمال آفریقا و اسپانیا هم می‌بینیم؛ و لفظ «کلات» فارسی، و لفظ «قهندژ» فارسی که در خراسان و ماوراءالنهر رایج بوده است (۳۶).

۳۴- المقدسی ص، ۳۶۲ س ۱۱.

۳۵- المقدسی، ص ۲۴۲، س ۱۳.

از جمله اصطلاحهای محلی در کشورهای اسلامی نام بیست و چهار نوع ماهی دجله را ذکر کرده است که که نام برخی از آنها فارسی است: الشیم، الزجر (الرحر)، البنی، الجری، الشلق، الزنجور (الزنجوا)، البمی، الساج (الساج)، الشائم، الکرک، الشلانی (الشلابی)، الدبقاء، الرهاین، البیضاوی، الاربیان، البراک، البرسوح (البرستوج)، الاسبول، الجواف (الحراق)، الربلتی (الریثی)، العین، الرجر، السحذان (الشحذان)، المارماهی (۳۷).

همچنین نام چهل و نه گونه از انواع خرماي بصره را بیان می کند که نام بعضی از آنها در زبان فارسی آمده است:

الضبی، الحرثی، الخیشوم، الصجری، السكر، البشکر، الطبرزد، الاحمر، الاصفر، الخستوانی، المعقلی، الآزاد، الهلیات، الکرامی، القثریة، القریطی، الهیروم، البدالی، الریفی، العروسی، الباذنجانی، الابرهمی (الابرهم)، الزنبوری، الیعضوض، البرناج، المحدر، البرنی، السهریز، الخرکان، الشویقی، الجیشوان (الخیشوان)، العمری، القرشی، الیمامی، الحاسران الاصفر، المحکرم، القصب، الجنانی، المدحرج، الغرانی، الشرقی، الخوارزمی، الفحل، المابوری، بیض البغل، الفاوسان، صیحانی (۳۸).

المقدسی نه تنها به زبان عربی، زبان رایج کشورهای اسلامی پرداخته است به زبان هایی که در کنار زبان عربی بوده است اشاره کرده است. وی به همه زبان های ایرانی که در قرن چهارم رایج بوده توجه داشته است و از صریح سخن وی برمی آید که نه تنها زبان فارسی را خوب می دانسته است، بلکه توانایی سنجش میان آنها را نیز داشته است (۳۹).

لذا، نخست به نظرهای المقدسی درباره زبان ها و لهجه های عربی

۳۷- مقدسی، ص ۱۳۱.

۳۸- مقدسی، ص ۱۳۰-۱۳۱.

۳۹- مقدسی، ص ص ز، س ۵، ۱۰.

اشاره می‌کنیم و سپس به گفته‌های وی دربارهٔ لهجه‌های ایرانی می‌پردازیم.

درباره‌ی لهجه‌های مردم عراق چنین می‌نویسد :

لهجه‌ها در آن جا گوناگون است، درست‌ترین آنها [از جهت رعایت ضوابط نحوی] لهجه‌ی مردم کوفه است و این بدان جهت است که شهر کوفه به بادیه نزدیک‌تر است و مردم آن از نبطیان بدوراند، اما لهجهٔ مردمان دیگر شهرهای عراق بویژه بغداد، زیبا و خوش‌آهنگ است، ولی [از نظر رعایت دستور و قواعد زبان] نادرست و ملحون است و مردم بطائح نه زبان درستی دارند و نه خرد (۴۰).

بنابراین لهجهٔ مردم کوفه از نظر رعایت قواعد و دستور زبان لهجه‌ای راست و درست در منطقهٔ عراق به حساب می‌آمده است، اما لهجهٔ بغداد گرچه گوشنواز و زیباست (۴۱)، از جهت لحن و اغلاط نحوی لهجه‌ای نادرست و فاسد است. المقدسی از این جهت که طبقهٔ به‌ظاهر تحصیل‌کرده و حتی آنکه در پست قضاء قرار گرفته غلط‌گویی می‌کند سخت رنج می‌برده است. او می‌گوید: من هر گاه نزد قاضی القضاة بغداد حضور داشتم از عربی نادرستی که به کار می‌برد شرمسار می‌شدم، اما ایشان این را عیب نمی‌شمرند (۴۲).

اما زبان مردم دیگر شهر عمدهٔ عراق یعنی (بصره) [که پس از تسلط زنجیان (۲۵۷ هـ. ق.) بر این شهر و عقب‌ماندگی آن] در حدی نبوده است که المقدسی راجع به آن سخن بگوید. وی تنها به ذکر این نکته بسنده کرده است که لهجهٔ عربی «البطائح (باتلاقهای میان بصره و واسط) رکیک و قبیح است (۴۳) و عامل اصلی این انحطاط در آمیختگی ساکنان

۴۰- مقدسی، ص ۱۲۸ س ۷.

۴۱- مقدسی، ص ۳۴ س ۱۵.

۴۲- مقدسی، ص ۱۸۳ س ۵.

۴۳- مقدسی، ص ۳۲، س ۹، ص ۳۴، س ۱۶.

گوناگون این شهر بوده است که از قبایل عرب، انباط، و آرامیهای قدیم و مردم تبعیدی حجاج (الزط) و بالاخره تعداد بیشماری از زنجیان است. زبان عربی بین‌النهرین از نظر المقدسی مانند زبان عربی عراق است (۴۴) زبانی، خوش‌آهنگ و گوشنواز اما نادرست است. ولیکن بهر حال از این لحاظ از زبان سوریه درست‌تر است و درستی زبان مردم بین‌النهرین از این روست که ساکنان بین‌النهرین بیشتر از عربهای بدوی هستند و نامهایی که به سرزمینهای خویش نهاده‌اند گویای همین نکته است مانند: دیاربکر، دیار ربیعه، دیار مضر.

المقدسی درباره زبان موصل و زبان سرزمین دیار ربیعه گوید: لهجه ایشان زیبا و درست‌تر از لهجه شام و لهجه بغداد است زیرا که عرب هستند و زیباترین آنها لهجه موصل است (۴۵). و در (ص ۳۴-۱۵) درباره زبان مردم صیدا و (عربی) هرات گوید: زبان بدتر از زبان مردم صیدا و هرات و فصیح‌تر از زبان مردم خراسان نیست. و در عجمی زیباتر از زبان بلخ و چاچ نیست.

اما مصر، گوید: زبان اهل ذمه در مصر، زبان قبطی است، اما زبان رسمی کشور مصر همانا زبان عربی می‌باشد (۴۶). اما زبان عربی این سرزمین رکیک و از جهت رعایت قواعد زبان نادرست است و این بدان سبب است که همه دفترداران و کتاب [به تشدید تاء] در مصر مسیحی هستند و زبان ایشان قبطی است. و مانند ایرانیان برای آموختن زبان عربی خود را به تکلف نیاندازند (۴۷).

در این جا شایسته می‌بینم که به عنوان جمله معترضه نظر مقدسی را درباره استواری و استحکام زبان عربی مردم اقلیم مشرق که مناطق ایرانی را نیز دربرمی‌گیرد و سنجشی که با زبان های عربی در سایر

۴۴- مقدسی، ص ۱۲۸، س ۱۰، ۱۴۶، س ۲، ش.

۴۵- مقدسی، ص ۱۳۶، س ۱۵، ص ۳۴.

۴۶- مقدسی، ص ۲۰۳، س ۵.

۴۷- مقدسی، ص ۱۸۳، س ۵. «ولم يتكلفوا الادب كالا عجم».



اقلیمها کرده است ذکر کنیم و نص سخن وی را: من [مقدسی] به روش قاضی ابوالحسن قزوینی مناظرت می‌کنم، زیرا که وی نخستین استادی است که نزد وی درس پیاموختیم. آیا بلاغت ما را در اقلیم شرق نبینی؟ زبان عربی اینان استوارترین و صحیح‌ترین است زیرا که با رنج بدستش می‌آورند و از استاد می‌آموزند. تکلم به زبان تازی در مصر و مغرب سست و در بطائح زشت است، زیرا که عربی زبان خودایشان است (۴۸).  
المقدسی درباره زبان عربی مغرب گوید: زبان این مردم عربی است، اما زبانی است که فهم آن دشوار باشد و بازبان‌هایی که در دیگر جاها یاد مردم متفاوت است و ایشانرا زبان دیگری است که به زبان رومی نزدیک است (۴۹) و محتملا این زبان که بدان اشاره می‌کند و فهم آن را دشوار یافته است همان زبان بربری باشد (۵۰).

فصیح‌ترین لهجه‌های جزیره العرب [به ترتیب درجه فصاحت] عبارت است از: نخست زبان: قبیله هذیل، سپس زبان دو بخش نجد، و آنگاه بقیه حجاز، بجز احقاف که زبانشان وحشی است (۵۱).

زبان مردم یمن عربی است مگر صحار که یکدیگر را به فارسی می‌خوانند و کلامشان فارسی است، بیشتر مردم جدّه و عدن فارس هستند اما زبانشان عربی است، مردم عدن در حالت اضافه تشبیه نون تشبیه را باقی می‌گذارند، بجای رحلیه و یدیه رجليه و یدینه گویند و جیم را کاف گویند و رجب را رکب و رجب را رکل و در روایت آمده است که رسول خدا «رجیس» را «رکس» فرمود (۵۲).

۴۸- مقدسی، ص ۳۲، س ۱۰؛ مقدسی، ص ۷ س ۲۱: فان قلنا الشرق اردنا فارس و دولة آل سامان.

۴۹- مقدسی، ص ۲۴۳، س ۵، ۱۰.

۵۰- رك. به: بربر در دائرةالمعارف فارسی و ماده زبان.

۵۱- مقدسی، ص ۹۷، س ۱ به بعد.

۵۲- مقدسی، ص ۹۶، س ۱۵. شاید همان جیمی است که اکنون در بعضی از ممالک اسلامی مانند مصر مانند گاف تلفظ می‌شود. گرچه در متن کتاب (کاف) نوشته است، اما محتملا به علت نداشتن حرف گاف به شکل کاف ریخته شده باشد.

سپس المقدسی درباره چگونگی لهجه‌های فارسی پرداخته و چنین اظهار نظر کرده است:

زبان مردم نیشابور فصیح و قابل فهم است، مگر اینکه آغاز کلمات را کسره می‌دهند و یایی بر آن می‌افزایند مانند: بیگو و پیشو، و هم‌چنین میان کلمات حرف (س) بی‌افزایند که بی‌فایده است مانند: بخردستی، بگفتستی، و نخفتستی. سپس می‌افزاید «وفیه رخاوة ولجاج» یعنی در آن زبان نرمی و پر خاش است. و زبان مردم طوس و نسا بهترین است و در کلام مردم سجستان سختی و درشتی است آن را از میان سینه بیرون آورند و جهر کنند، زبان بست بهتر است. زبان دو مرو چندان بد نیست، اما در آن یورش و گردن‌کشی است و دنباله کلمات را می‌کشند، نبینی که مردم نیشابور گویند: برای این. و در مرو گویند: بترون این، یعنی بخاطر این. که يك حرف اضافه کرده‌اند.

زبان مردم بلخ شیرین‌ترین زبان‌هاست، جز اینکه واژه‌های قبیح بکاربرند. اما قضاوت مقدسی درباره زبان مردم هرات سخت است. گوید: زبان مردم هرات وحشی است. نهیب زنند و با سختی و فشار و آخر سخن را با هوای دهان بیرون دهند (۵۳) آن‌گاه المقدسی داستانی از قول یکی از شاهان خراسان نقل می‌کند که پنج مرد از پنج حوزه اصلی خراسان را گرد آورد. چون به سخن آمدند: درباره زبان سجستانی گفت: که این زبان برای جنگ خوب است و درباره زبان نیشابوری گفت: که این زبان برای قضا و داوری خوب است و درباره زبان مروزی گفت: که این زبان برای وزارت خوب است، سپس بلخی سخن گفت، گفت: این زبان سزاوار ترسل است. آن‌گاه هراتی به سخن درآمد، گفت: این سخن برای آبریزگاه خوب است.

این زبانهای اصلی خراسانند [در نجش باختری] و دیگران پیرو ایشانند و از آنها مایه گرفته‌اند. مثلاً: زبان طوس و نسا نزدیک نیشابوری است، و زبان سرخس و ایبورد نزدیک به مروی است ولی سخن ایبوردیان آهنگ صغیر دارد. زبان غرج شار، میان زبانهای هرات و مرو است و زبان جوزجان میان مروی و بلخی است و زبان بامیان و طخارستان نزدیک به بلخی است ولی کمی گرفتگی [انغلاق] دارد. زبان خوارزمی قابل فهم نیست و زبان مروالروند و جوزجانان نزدیک به بلخی و مروزی است. زبان آمل و فربر هم‌آهنگ خوارزمی و مانند بخاری است و زبان ترمذی نزدیک بلخی است، در زبان بلخی تکرار است نبینی گویند: یکی ادرمی و رایت یکی مردی که دیگران گویند: یک درم دادم [اعطیت ادرمی] و بر همین قیاس: ایشان جمله «دانستی و گفتار» را در سخن خود بی‌فایده بسیار بکار برند. جز اینکه این زبان دری می‌باشد و از اینرو آن را دری خوانند که رسایل شاه را بدین زبان نزد ایشان برند و حوادث را به آن نویسند و این کلمه مشتق از «در» است یعنی کلامی است که بدربار بدان تکلم کنند. مردم سمرقند نیز حرفی دارند که میان کاف و قاف است و می‌گویند بکرد کم و بگفتکم.

و زبان مردم شاش بهترین زبانهای هیطل است. سغدیان را نیز زبانی است جدا که نزدیک به زبان روستاییان بخارا و آن بسیار گوناگون است و همگی آنها را می‌فهمند و امام جلیل، محمدبن‌الفضل را دیدم که بدان بسیار تکلم می‌کرد، از آن شهرها که یاد کردم، کمتر شهری است که روستایش زبان جداگانه‌ای نداشته باشد، فرغانیان می‌گویند: باز آمدم و باز شدم [۵۶].

زبان مردم قومس و گرگان نزدیک بیکدیگر و شیرین است حرف (ه) را بکار برند و گویند: هاده، هاکن (= بده، بکن) و زبان مردم طبرستان

نیز بدان نزدیک است ولی تندتر (سریعتر) است. زبان دیلم بعکس بسته است. گیلها حرف (خ) را بسیار بکار برند و زبان مردم خزر سخت بسته است و مردم دیلم به عالم، معلم گویند و بهمن می گفتند: «لوك معلم» یعنی معلم خوب، «لوك» در زبان ایشان بمعنای خوب است (۵۵).  
اما زبان مردم آذربایجان، زبانشان خوب نیست، [و در ارمنستان] بهارمنی و در اران بهارانی سخن گویند. فارسی ایشان نیز قابل فهم است و نزدیک به خراسانی (۵۶).

لهجه اهل ری گوناگون است، در آنجا «را» را پیشوند کلمات درآورند مانند «راده» و «راکن» و اسمهای خویش را تغییر دهند و آخر آن «لا» افزایند: بجای علی و حسن و احمد گویند علکا، حسکا، حمکا. مردم همدان گویند: «واتم» «واتوا» و در آخر اسم مانند احمد و محمد و علی «لا» افزایند و: احمد لا، و محمد لا و عیشلا گویند. و در ساوه در آخر اسم «آن» افزایند: ابوالعباسان، حسنان، جعفران. به قزوین «قاف» بکار برند و بیشتر ایشان به خوب گویند: نج = نیک.  
زبان اصفهانیان ناهنجار است و کششی دارد، در زبان عجم گیراتر از زبان مردم ری نیست (۵۷).

المقدسی در توصیف زبان مردم خوزستان گوید: در سرزمین های عجم فصیح تر از زبان خوزستان نباشد، ایشان فارسی خود را با تازی بسیار می آمیزند، چنانکه گویند: «این کتاب و صلاکن و این کار قطعاً کن». کسی را بینی که به فارسی سخن می گوید اما ناگهان بازگشته به تازی سخن می گوید، و به هریک از دوزبان گفتگو می کند، پنداری دیگری را بدان خوبی نمیداند. گفتارشان طنین دارد، آخر حرف را می کشند اگر بکسی گفتند «اسمع» بدنبال آن گویند «ببخش».

۵۵- مقدسی، ص ۳۶۸، س ۱۰، ۳۶۹، س ۲.

۵۶- مقدسی، ص ۳۷۸، س ۱۸.

۵۷- مقدسی، ص ۳۹۸، س ۵.

مردم را مهرمز زبانی دارند که قابل فهم نیست (۵۸)، در این جا المقدسی روایتی نقل می کند که : پیامبر اکرم فرمود:

ابغض الکلام الی الله الفارسیة و کلام الشیاطین الخوزیة و کلام اهل النار البخاریة و کلام اهل الجنة العربیة (۵۹).

درباره زبان مردم کرمان گوید: لهجه ایشان قابل فهم است و نزدیک به لهجه خراسانی است و گاهی زبان رستاق پیچیده است و زبان قفص و بلوچ قابل فهم نیست و شبیه زبان سندی است (۶۰). و اما زبان مردم مکران زبان بدی است (۶۱).

گرچه کتاب «احسن التقاسیم» بیش از آنچه گفتیم حرف و مطلب دارد اما باقتضاء مجال آن هارا به همین جا پایان می دهیم و امید است روزنه ای برای جوانان پژوهنده باشد تا بیش از پیش به معرفی آثار فرهنگ اسلامی بپردازند.

۵۸- مقدسی، ص ۴۱۸، س ۱.

۵۹- مقدسی، ص ۴۱۸، س ۱۰.

۶۰- مقدسی، ص ۴۷۱، س ۱۱، ۱۲.

۶۱- مقدسی، ص ۴۸۲، س ۱۰، «لسانهم وحش».